

فصلی در تاریخ نگاری اسلامی

طبقات

گرچه کتب تاریخ نگاری، طبقات نگاری را یکی از اصیل ترین انواع و شعب تاریخ نگاری مسلمانان به شمار می آورند، اما در کمتر نوشته تاریخ نگاری می توان از مبانی و مبادی این شعبه سراغ گرفت تا آن جا که حتی تعریف مفهوم محوری «طبقه» را در این کتب نمی توان یافت.

از سوی دیگر، مقایسه حجم فراوان کتب طبقات نگاری در رشته های مختلف با حجم بسیار اندک مباحث مقدماتی این فن، چهره ای ناهمگون از آن را به نمایش می گذارد و با مراجعه به همین مباحث اندک، این نکته آشکار می گردد که این حدیث شناسان بودند که به جهت نیاز مبرم خود به چنین مباحثی، اقدام به طرح مبانی و مبادی طبقات نگاری، همچون تعریف طبقات و فواید و اشکالات آن نمودند.

نوشته حاضر بررسی این مباحث را به همراه مباحثی همچون سبک های مختلف طبقات نگاری و پیشینه نگارش درباره مبادی طبقات نگاری به عهده گرفته است.

فصلنامه

سال یکم / شماره چهارم / زمستان ۷۸ / ۳۲

مقدمه

با پدید آمدن دسته‌بندی‌های سیاسی و به دنبال آن، پیدایش گرایش‌های مختلف کلامی در نیمه نخست قرن اول هجری و بخصوص در پایان آن، استفاده گروه‌های مختلف از سیره و سنت پیامبر اکرم (ص) به عنوان ابزاری برای اثبات حقانیت خود رشد فزاینده‌ای پیدا کرد.

این استفاده ابزاری، در آغاز در قالب‌هایی چون تقطیع گزارش‌های مربوط به سیره و سنت، و تنها بیان بخش سودمند آن در جهت منافع گروهی و تأویل آن گزارش‌ها صورت می‌گرفت که مسلمانان قبلاً در هر دو بخش آن، در مورد اولین منبع معارف خود، یعنی قرآن کریم، تجارب گرانمایی!! آموخته بودند؛ اما قالب سومی که به علل مختلف، اجرای آن در مورد قرآن کریم امکان‌پذیر نبود و به صورت گسترده‌ای در مورد سیره و سنت به کار گرفته شد، پدیده جعل بود. پدیده‌ای که گستره آن از همان آغاز محدود به سیره و سنت نشد. و به سراغ تاریخ و حوادث تاریخی نیز رفته و گزارش‌های فراوانی را خلق کرده است.

رشد روزافزون فتوحات مسلمانان و کوچ آن‌ها به سرزمین‌های تازه فتح شده و نیز بنیان‌گذاری شهرهای مهمی چون کوفه و بصره، باعث پدید آمدن پاره‌ای از تعصبات شهری در میان مسلمانان شد که این عنصر همانند تعصب قبیله‌ای و نسبی، توانست پدیده جعل را به خوبی در خدمت خود گیرد و علاوه بر بیان روایاتی در فضایل شهرها از زبان پیامبر اکرم (ص)، به جعل حوادث تاریخی در مورد آن‌ها نیز بپردازد؛ همچنان که با ظهور شخصیت‌های مهم فقهی و کلامی، و هواداری شدید گروه‌های مختلف مسلمانان از آن‌ها، استخدام این پدیده در دستور کار قرار گرفت.

آنچه در این میان به رشد روزافزون این پدیده شتاب می‌بخشید، سایه سنگین نهی رسمی خلیفه دوم از تدوین حدیث بود که تا پایان قرن اول هجری بر سر جامعه اسلامی گسترانیده شده بود. سرانجام کار به جایی رسید که مورخان و محدثان



هوشمند که در پی کسب حقیقت تاریخ اسلام و روایات نبوی بودند، تحمل نیاوردند و به فکر چاره افتادند و برای علاج این مشکل در اولین گام، مسألهٔ اسناد را پدید آوردند؛ بدین ترتیب که هر گزارشگر سیره و سنت پیامبر اکرم (ص) باید گزارش خود را مستند به کسی کند که بی واسطه از او شنیده است تا آن که سلسله سند به شاهد عینی ماجرا منتهی شود.

این راه علاج توانست تا حدی از فعالیت جاعلان بکاهد،^(۱) اما مشکل دیگر آن بود که بعضی از این جاعلان در جامعهٔ اسلامی به عنوان استادان فن شناخته شده و افراد بی اطلاع از دروغگو بودن آنها، روایات و گزارش های آنان را با ذکر سلسله سند در جامعه انتشار می دادند، و با گذر زمان و پدید آمدن نسل های دیگر، احوال آنان برای محدثان و مورخان ناشناخته می ماند. از این جا بود که گام بعدی برای جلوگیری از انتشار گزارش های دروغین برداشته شد، و آن پدید آوردن علمی با عنوان «علم رجال» بود که در آن احوال و صفات راویان و گزارش گران از جهاتی همچون راستگویی، قدرت ثبت و ضبط و... بررسی می شد.

اما هنوز مشکل از جهت دیگر وجود داشت و آن این که: در موارد فراوانی، هر چند همهٔ افراد سلسله سند مورد اطمینان بودند، اما نظم و پیوستگی زمانی و مکانی میان آنها مورد تردید بود؛ به این ترتیب که با نقادی سلسله سند و روایات، این نتیجه به دست می آمد که امکان نقل بی واسطهٔ یک راوی از راوی بعدی از نظر زمانی یا مکانی وجود ندارد؛ مثل آن که راوی اول در زمان حیات علمی راوی دوم که به عنوان استاد او در سلسله سند مطرح شده، به دنیا نیامده و یا کودکی بیش نبوده است؛ و یا آن که، آن دو در دو شهر مختلف می زیسته اند و هیچ گاه یکدیگر را ملاقات نکرده بودند.

از این جا بود که نیاز به ایجاد رشته ای دیگر احساس شد که در آن ضمن بیان تاریخ تولد و مرگ راویان، و یا حداقل تعیین زمان حیات علمی آنان، و نیز مشخص کردن سرزمینی که در آن به تعلیم و تعلم اشتغال داشته اند، آنها را دسته بندی نموده و

تشخیص امکان برقراری رابطه‌ی شاگردی و استادی را در سلسله سند فراهم آورد. این رشته که به نام «طبقات» شناخته می‌شود، در حقیقت حلقه‌ی مکمل زنجیره «اسناد» و «رجال» بود که بدون آن، فایده‌ی آن دو به طور کامل به دست نمی‌آمد. روشن است که بستر پیدایش، و یا لاقبل بستر رشد این رشته، سیره و سنت نبوی بود که دانشمندان اسلامی را در قرون اولیه واداشت تا با هدف حفظ احادیث نبوی و جلوگیری از تحریف و جعل، به ایجاد و تکمیل آن پردازند؛ هرچند بعدها صاحبان علوم دیگر همانند کلام، فقه، طب و... و البته نه با نظم و انضباط طبقات‌نگاری محدثین، به روش‌های گوناگون در علوم خود از آن بهره گرفته و مطالبی را به رشته تحریر در آوردند. مقاله حاضر به رغم سرمایه علمی اندک مؤلف آن، در نظر دارد تا مروری بر مبادی و مبانی این رشته، با توجه به نظرات دانشمندان شیعه و سنی داشته باشد، به این امید که صاحب نظران محترم با بزرگواری خود کاستی‌های آن و لغزش‌های نویسنده را متذکر شوند.

۱- تعریف طبقات

ریشه واژه طبقات، یعنی «طبَّق» در لغت به معنای چیزی است که چیز دیگری را کاملاً می‌پوشاند، چنان‌که در تعریف آن چنین آمده است: «الطبَّق غطاء کل شیء»^(۲).

این واژه در قرآن نیز به همین معنا به کار رفته است، چنان‌که می‌فرماید:

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»^(۳)

کاربرد این کلمه در طبقات و مراتب اجتماعی افراد نیز هماهنگ با معنای لغوی آن می‌باشد، زیرا طبقه بالاتر در حقیقت نوعی پوشش (به واسطه تفوق) نسبت به طبقه پایین‌تر دارد، چنان‌که حضرت علی (ع) همین معنا را در خطاب خود به مالک اشتر به کار برده است:

«و اعلم ان الرعية طبقات لا يصلح بعضها الابعض»

و در ادامه آن، حضرت (ع) به بیان بعضی از این طبقات اجتماعی همانند سپاهیان،

قضات، کاتبان، بازرگانان، اهل ذمه و طبقه مسکینان می‌پردازد.^(۴)



هم چنین، کاربرد این واژه در مورد نسل‌های اصناف مختلف، همچون حاکمان و سلسله‌های حکومت‌گر و نیز دانشمندان رشته‌های مختلف علوم، نیز نوعی هماهنگی با معنای لغوی آن دارد، زیرا نسل متقدم به علت تقدم زمانی خود، در حقیقت نوعی برتری نسبت به نسل متاخر دارد که می‌توان با مسامحه آن را نوعی پوشش فرض نمود.

آن‌چه از بررسی این واژه به دست می‌آید آن است که «طبقه» در لغت به معنای گروه شبیه به هم به کار نرفته است، و از این جا به اشتباه ابن‌الصلاح، که مورد تبعیت دیگران نیز قرار گرفته، پی می‌بریم که در تعریف لغوی طبقه چنین می‌گوید:

«الطبقة فی اللغة عبارة عن القوم المتشابهین»^(۵).

و اما آن‌چه درباره معنای اصطلاحی این کلمه می‌توان گفت آن است که: گرچه قهرمانان اولیه این رشته، اشخاصی همچون هیشم بن عدی (م ۲۰۷هـ)، واقدی (م ۲۰۷هـ)، محمد بن سعد (م ۲۳۰هـ) و خلیفه بن خیاط (م ۲۴۰هـ) بوده‌اند که شخصیت تاریخی آن‌ها بر شخصیت حدیثی شان غلبه دارد، و نیز گرچه صاحب نظران علوم دیگر همانند کلام، فقه، طب، تفسیر، نحو... کتبی با عنوان طبقات در حرفه خود به رشته تحریر در آورده‌اند، اما این حدیث‌شناسان بودند که از غفلت دانشمندان دیگر علوم برای ارائه تعریفی از این کلمه، استفاده کرده و آن را اصطلاحی خاص برای علم حدیث قرار داده و در تعریف آن چنین بیان کردند:

«الطبقة قوم تقاربوا فی السنّ و الاسناد اوفی الاسناد فقط»^(۶)؛

منظور از نزدیکی در اسناد، آن است که استادان روایی آن‌ها، ولو به صورت تقریبی، در یک زمان می‌زیسته‌اند.

این تعریف از سوی حدیث‌شناسان شیعه نیز مورد قبول قرار گرفت، چنان‌که شهید ثانی (ره) در تعریف این کلمه چنین می‌فرماید:

«الطبقة فی الاصطلاح عبارة عن جماعة اشتركوا فی السنّ و لقاء المشایخ ثم بعد هم طبقة

اخری و هكذا»^(۷).

دیگر حدیث‌شناسان شیعه نیز مشابه این تعریف را ارائه کرده‌اند.^(۸) آنچه در این تعریف باید مورد توجه قرار گیرد، کاربرد توأم اشتراک در سن و اشتراک در اسناد (لقاء المشایخ) است، که این نشانگر آن است که هیچ یک از این دو قید نمی‌تواند به تنهایی ملاک تعریف قرار گیرد، زیرا گرچه معمولاً روایان یک طبقه دارای سنین نزدیک به هم می‌باشند، اما موارد بسیاری یافت می‌شود که روایانی به علت اشتغال به تحصیل زود هنگام یا دیر هنگام، تفاوت چشم‌گیری با هم‌شاگردان خود دارند، درحالی‌که از نظر مشایخ و استادان با هم در یک طبقه قرار می‌گیرند.

از طرف دیگر، «اشتراک فی الاسناد» یا «اشتراک فی لقاء المشایخ» نیز نمی‌تواند به تنهایی ملاک تعریف قرار گیرد، زیرا در موارد فراوانی روایان دو طبقه مختلف در بعضی از مشایخ با یکدیگر اشتراک دارند، درحالی‌که طبق اتفاق نظر طبقات نویسان، آن‌ها در یک طبقه جای نمی‌گیرند. به عنوان مثال، در میان روایت کنندگان از حضرت علی (ع)، به نام تعداد فراوانی از طبقه اصحاب، همانند زیدبن ارقم، ابوسعید خُدَری، براءبن عازب، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، ابوهریره و جابر بن عبدالله انصاری برخورد می‌کنیم، درحالی‌که تعداد فراوانی از طبقه تابعین، همانند زر بن حبیش اسدی، مالک اشتر، ابوالاسود دثلی و سعید بن مسیب نیز از آن حضرت (ع) روایت نقل کرده‌اند.^(۹)

علاوه بر این‌که، این قید به تنهایی نمی‌تواند جامع افراد باشد، زیرا ممکن است روایان یک طبقه همانند طبقه تابعین دارای مشایخ روایی؛ یکسان نباشند؛ مانند آن‌که عمده شیوخ روایی بعضی از آن‌ها صحابی بوده، درحالی‌که عمده شیوخ عده‌ای دیگر تابعی باشند؛ مثلاً عمده شیوخ روایی یکی از بزرگان تابعین، یعنی سعیدبن مسیب (۱۳-۹۴هـ) اصحابی همانند عثمان، زیدبن ثابت، ابوهریره، عایشه و ام سلمه می‌باشند،^(۱۰) درحالی‌که عمده شیوخ هم طبقه او، یعنی ابراهیم نخعی (م ۹۵ یا ۹۶هـ)، تابعینی همچون مسروق بن اجدع، (م ۶۲ یا ۶۳هـ)، علقمة بن قیس (م ۶۱ یا ۶۲هـ)، ربیع بن خثیم (م ۶۱ یا ۶۲هـ) و سَویدبن غفلة (م ۸۰ یا ۸۱هـ) بوده‌اند. و درباره او



[ابراهیم نخمی] چنین گفته‌اند که در کودکی نزد عایشه رفت، اما روایتی از او نقل نکرد.^(۱۱)

اشکالی که بعضی از معاصران به این تعریف وارد کرده‌اند آن است که گاهی ممکن است سن و زمان حیات علمی روایان متقارب بوده، اما به عللی همچون بُعد مکانی، طرق و یا اسنادهای آن‌ها مختلف باشد. مانند آن‌که به موارد فراوانی برخورد می‌کنیم که تابعان شامی از اصحابی نقل می‌کنند که تابعان بصری و کوفی از آن‌ها حدیثی شنیده‌اند، و بدین ترتیب نمی‌توانیم در مورد آن‌ها ادعای «تقارب فی الاسناد» بنماییم.^(۱۲)

اما این اشکال را می‌توانیم با این بیان دفع کنیم که منظور از «تقارب فی الاسناد» تنها یکسانی اسناد و، به عبارت دیگر، مشایخ نیست، بلکه شامل هم طبقه بودن مشایخ روایی نیز می‌گردد؛ یعنی اگر دو تابعی (حال چه هر دو از یک شهر بوده و یا از شهرهای مختلف باشند) از افراد مختلفی از طبقه اصحاب نقل روایت نمایند به گونه‌ای که هیچ اشتراکی در نام استادان آن‌ها وجود نداشته باشد، باز «تقارب فی الاسناد» صادق است. اما وارد نبودن این اشکال مانع از آن نخواهد بود که کار اولین کتب طبقات، همانند طبقات ابن سعد که مؤلف، طبقات تابعین و پس از آن را بر اساس شهرهای محل سکونت آن‌ها تقسیم بندی نموده است، را تحسین نماییم؛ زیرا ناگفته پیداست که این عمل در تحصیل فایده طبقات نگاری مؤثرتر است، و شاید ملاحظه همین نکته باشد که بعضی را ناگزیر به آوردن عنصر «تقارب مکانی» در تعریف طبقات نموده باشد، به گونه‌ای، که از تعریف قبلی عدول نموده و تعریف زیر را ارائه کرده‌اند:

«[الطبقة هم] طائفة من الرواة (او العلماء) تعاصروا زمنا کافیا و جمعت بینهم علاقة مکانیة او علمیة او قبلیة ما»^(۱۳)

اما نکته‌ای که تذکر آن در پایان این بحث لازم است آن است که با مطالعه کتب طبقات نگاری و نیز نظرات دانشمندان این فن، نمی‌توان به تعریفی که جامع همه آن

نظرات بوده و مقبول نزد همه طبقات نگارن باشد، دست یافت و شاهد این مطلب این‌که، بعضی از دانشمندان حدیث به این نکته اعتراف نموده‌اند که ممکن است یک راوی به اعتبارات مختلف در طبقات متفاوت جای گیرد، چنان‌چه ابن الصلاح درباره انس بن مالک چنین می‌گوید،^(۱۴) و یا مثلاً مجلسی اول، ابان بن ابی عیاش را از اصحاب طبقه نهم، دهم و یازدهم به حساب می‌آورد.^(۱۵)

۲- سبک‌های طبقات‌نگاری

با بررسی کتبی که در رشته‌های مختلف با عنوان «طبقات‌نگاری» نگاشته شده است، در می‌یابیم که مؤلفین بعضی از آن‌ها بخصوص در رشته‌هایی غیر از حدیث و فقه، معنای اصطلاحی طبقات را در نظر نگرفته و بالحاظ معنای لغوی و توجه به نوعی تضایف در نسبت سنجی بین طبقات مختلف کتب خود را به نگارش در آورده‌اند؛ به عنوان مثال، ابن سلام جُمحی در کتاب «طبقات الشعراء» (طبقات فحول الشعراء)، پس از تقسیم شاعران به شاعران دوره جاهلی و دوره اسلامی، در طبقه‌بندی هر دوره ملاک‌هایی چون جودت شعر، زیادی اشعار، نظر علما درباره آنان، و تشابه شعری آن‌ها با یکدیگر در نظر گرفته است،^(۱۶) بدون آن‌که در درون طبقات جاهلی و اسلامی به مسایلی چون تقدم و تأخر زمانی و رابطه استادی و شاگردی بپردازد. حتی با کمی مسامحه می‌توان نوعی تضایف را در کتبی همانند «التعریف بطبقات الامم» قاضی صاعداندلسی مشاهده کرد که در آغاز بالحاظ ملاک‌هایی چون قلمرو حکومتی و سرزمینی، همه امت‌های روی زمین را به هفت گروه ۱- ایرانیان ۲- کلدانیان ۳- یونانیان، رومیان، افرنگان و... ۴- قبطیان ۵- ترکان ۶- هندیان و سندیان ۷- چینیان، تقسیم نموده و آن‌گاه همه آن‌ها را در دو طبقه بزرگ‌تر توجه کنندگان به علوم (همانند هندیان، ایرانیان، یونانیان و...) و بی‌توجهان به علوم (مانند چینیان و ترکان که در عوض در صنایع مهارت دارند) جای داده است.^(۱۷)

از آن‌جا که قصد متمرکز ساختن بحث بر روی معنای اصطلاحی طبقه را داریم، این‌گونه کتب را از دایره بحث خارج نموده و به اصطلاح، آن‌ها را کتب طبقات‌نگاری



به شمار نمی آوریم.

در این میان به دسته‌ای از کتب با عنوان طبقات برخورد می‌کنیم که صاحبان آن‌ها، کتب خود را با ترتیب الفبایی و ذکر اساتید و شاگردان به نگارش در آورده‌اند، بدون آن‌که عنصر دیگر طبقه، یعنی اشتراک گروهی (قوم تقاربوا)، را مد نظر قرار دهند. بدین ترتیب سزاوارتر آن است که این نوع کتب را کتب تراجم بنامیم، نه کتب طبقات و بدین گونه، کتب فراوانی که به عنوان طبقات شناخته می‌شوند، از جرگه کتب طبقات خارج می‌شوند، که در ذیل به نام تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الجواهر المضية في طبقات الحنفية، ابن ابی الوفاء قرشی (۶۹۶-۷۷۵هـ)؛ **طبقات الاولیاء**، سراج الدین ابو حفص عمر بن علی بن احمد (۷۲۳-۸۰۴هـ)؛ **غایة النهایة فی طبقات القراء**، شمس الدین ابی الخیر حمد بن محمد جزری (م ۸۲۳هـ)؛ **طبقات النحاة و اللغویین**، تقی الدین ابی قاضی شهبه اسدی شافعی (۷۷۹-۸۵۱هـ)؛ **تاج التراجم فی طبقات الحنفیه**، شیخ ابی العدل زین الدین قاسم بن قطلعو بغا (۸۷۹هـ)؛ **بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة**، عبدالرحمن سیوطی (۸۴۹-۹۱۱هـ)؛ (این کتاب همانند برخی دیگر از کتب تراجم، در آغاز به جهت تیمن و تبرک، اسامی محمد و احمد را ذکر می‌کند و سپس به ترتیب الفبایی می‌پردازد).

طبقات المفسرین، شمس الدین محمد بن علی الداودی (م ۹۴۵هـ) و **طبقات الحنابلة**، قاضی ابوالحسن محمد بن ابی یعلی الزبیدی. و در میان کتب طبقات شیعه می‌توان کتابی همانند «معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة» نوشته سید ابوالقاسم خویی را از این سنخ دانست که با آن‌که عنوان طبقات در آن به کار رفته، اما به گونه الفبایی تنظیم شده است.

هم‌چنین، کتبی که تنها پیوستگی زمانی را بدون طبقه‌بندی مشخص مدنظر قرار می‌دهد، نیز از بحث ما خارج می‌شوند، که از این نوع می‌توانیم به کتاب «طبقات الشعراء» نوشته عبدالله بن معتز (۲۴۷-۲۹۶هـ) و «نزاهة الالباء فی طبقات الادیباء» نوشته ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد بن ابی سعید انباری نحوی (م ۵۷۷هـ) اشاره نماییم.

و بالاخره، کتبی که ملاک زمانی طبقه را یک قرن، یعنی صد سال، قرار داده‌اند، و شرح حال دانشمندان هر قرن را بر اساس حروف الفبایی یا به ترتیب سال وفات و یا بدون ترتیب مشخص بیان کرده‌اند، نیز از محل بحث ما خارج است؛ زیرا یک قرن زمانی نیست که بتواند گروهی مشخص را در خود جای دهد، از این نوع کتب می‌توانیم کتب زیر را مثال بزنیم:

کتاب الذیل علی طبقات الحنابلہ لابن رجب، زین الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن شهاب الدین بغدادی (۷۳۶-۷۹۵هـ)؛ طبقات النسائین، بکرا بوزید (که نسائین قرن پانزدهم، از سال ۱۴۰۱-۱۴۰۶هـ، را علاوه بر قرون گذشته نیز ذکر می‌کند)؛ منیة الراغبین فی طبقات النسائین، سید عبدالرزاق کمونۃ الحسینی (که نسائین شیعه و سنی را از قرن اول تا چهاردهم مورد بررسی قرار می‌دهد)؛ الفتح المبین فی طبقات الاصولیین، عبدالله مصطفی مراغی (که به قول نویسنده کتاب، اولین کتابی است که زندگانی اصولیون اعم از شیعه و سنی را تا قرن چهاردهم ذکر می‌کند)، طبقات اعلام الشیعه، شیخ آغابزرگ طهرانی؛

و موسوعة طبقات الفقهاء، جعفر سبحانی (تحت اشراف). اما کتبی که در دایره

بحث باقی می‌ماند را می‌توان از جهت سبک نگارش به سه قسم تقسیم کرد:

الف. کتبی که در آغاز با ذکر شماره طبقه، طبقات را دسته‌بندی کرده و سپس به ذکر دانشمندان به ترتیب حروف الفبا پرداخته و در ذیل هر نام، شماره طبقه او را نیز ذکر کرده‌اند.

کتاب شاخص در این سبک در میان اهل سنت کتاب تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲هـ) است که در آغاز طبقات راویان را از صحابه پیامبر اکرم (ص) تا ترمذی (م ۲۷۹هـ) به چهار طبقه بزرگ صحابه - تابعین، اتباع تابعین و تبع الاتباع تقسیم نموده و سپس آن‌ها را به دوازده طبقه کوچک‌تر بخش نموده و هر طبقه را شماره‌گذاری کرده است؛ مثلاً صحابه را طبقه اول، تابعین بزرگ همچون سعید بن مسیب را طبقه دوم، تابعین متوسط مانند حسن بصری و ابن سیرین را طبقه سوم و...



دانسته است.^(۱۸) در میان شیعه، دانشمندانی چون محمدتقی مجلسی، ابن ابی جامع عاملی و آیت‌الله بروجردی به این سبک عمل کرده‌اند؛ بدین گونه که مرحوم مجلسی طبقات محدثین از شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰هـ) و نجاشی (۳۷۲-۴۵۰هـ) تا اصحاب امام حسین(ع) و امام علی(ع) را در دوازده طبقه تقسیم بندی کرده و طبقات را بر خلاف ابن حجر از پایین به بالا شماره گذاری نموده است؛ یعنی طبقه شیخ طوسی را طبقه اول و طبقه اصحاب امام حسین(ع) و امام علی(ع) را طبقه دوازدهم قرار داده است و سپس به ترتیب الفبا به ذکر راویان پرداخته و در ذیل نام هر کدام، شماره طبقه او را نیز ذکر کرده است.^(۱۹)

شیخ عبداللطیف بن علی بن احمد بن ابی جامع عاملی از شیخ مفید تا ابن ابی عمیر را به شش طبقه تقسیم نموده و هر یک را به نام مشهورترین در آن طبقه از قرار زیر نام گذاری کرده است:

۱- طبقه شیخ مفید ۲- طبقه شیخ صدوق ۳- طبقه کلینی ۴- طبقه سعد ۵- طبقه احمد بن محمد بن عیسی ۶- طبقه ابن ابی عمیر^(۲۰)

و آیت‌الله بروجردی طبقات روات را از صحابه پیامبر اکرم(ص) تا طبقه شیخ طوسی (یعنی رواتی که سال وفاتشان حدود ۴۵۰هـ می باشد) در دوازده طبقه تقسیم بندی کرده و در بعضی از طبقات به معاصران روات اهل سنت نیز اشاره می نماید، اما متأسفانه در هنگام مرتب کردن سلسله اسانید کافی، شماره طبقات را ذکر نمی کند و ی سپس طبقات راویان شیعه از شیخ طوسی (ره) تا اساتید خود را به بیست و چهار طبقه تقسیم می کند که مجموع طبقات با دوازده طبقه پیشین به سی و شش طبقه می رسد.^(۲۱) و بدین ترتیب خود را در طبقه سی و هفتم قرار می دهد.^(۲۲)

ب. کتبی که از همان آغاز بر اساس طبقه بندی و البته طبق ملاک های مختلفی که صاحبان آن ها در طبقه بندی دارند، سامان گرفته است و در ذیل هر طبقه نام روات و محدثین آن طبقه آمده است.

بسیاری از کتب طبقات اهل سنت بر این منوال است، که از آن جمله می توانیم از

کتبی همچون الطبقات الكبرى، ابن سعد (م ۲۳۰هـ) طبقات خلیفه بن خیاط (م ۲۴۰هـ)، الطبقات مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۰۶-۲۶۱هـ)، کتاب‌های الثقات و مشاهیر علماء الامصار ابن حبان بستی (م ۳۵۴هـ) تذکرة الحفاظ ذهبی (م ۷۴۸هـ)، طبقات المحدثین باصبهان و الواردين عليها، نوشته ابی‌الشیخ انصاری (۲۷۴-۳۹۶هـ) نام بیریم که معمولاً به تقسیم‌بندی طبقات در سه طبقه بزرگ اصحاب، تابعین و تابعی التابعین پرداخته و هر یک طبق ملاک‌های خود در دوران این سه طبقه بزرگ، طبقات کوچک‌تری را نیز ذکر می‌کنند. در این میان، بعضی از دانشمندان این رشته که قصد بررسی طبقات بعد از این سه دوره را دارند، به شماره‌بندی طبقات اقدام می‌نمایند که از این نوع می‌توان به کتابی همچون «تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام» ذهبی اشاره نمود که ضمن بررسی حوادث سیاسی اسلام، به طبقه‌بندی عصرهای زندگانی دانشمندان پرداخته و از سال وفات پیامبر اکرم (ص)، (۱۱هـ) تا سال ۶۴۰هـ را در ۶۴ طبقه را تقسیم نموده و هر طبقه را شماره گذاری کرده است. او هم چنین در کتاب سیر اعلام النبلاء در یک تقسیم‌بندی دیگری دانشمندان و اشراف، از تابعین تا زمان اساتید و شیوخ خود، را در ۳۵ طبقه جای داده است. (۲۳)

وی در کتاب دیگر خود که «معرفة القراء الکبار علی الطبقات و الاعصار» نام دارد، قاریان قرآن را تا قرن ششم در دوازده طبقه تقسیم‌بندی نموده و شماره گذاری می‌کند و در هر طبقه معمولاً به ذکر نام افراد بر اساس تاریخ وفات آن‌ها می‌پردازد که آخرین قاری این کتاب در سال ۵۳۹هـ وفات یافته است.

هم چنین بعضی از کتب ترتیب یافته برای طبقه‌بندی فقها نیز از این سبک پیروی کرده‌اند که در این میان می‌توانیم کتاب ترتیب المدارک و تقریب المسالك لاعلام مذهب مالک نوشته قاضی عیاض (م ۵۴۴هـ) را شاهد بیاوریم که ۱۵۰۰ تن از فقهای مالکی شهرهای مختلف را تا زمان خود در ده طبقه با ذکر شماره تقسیم‌بندی می‌کند. (۲۴)

و نیز بعضی از کتب طبقه‌بندی دانشمندان کلام در این سبک جای می‌گیرند که از آن جمله می‌توانیم از کتاب فرق و طبقات المعتزله نوشته قاضی عبدالجبار (م ۴۱۵هـ)



یاد کنیم که طبقات دانشمندان کلامی پیش از خود را در ده طبقه تقسیم‌بندی کرده و در طبقه اول خلفای چهارگانه و اصحاب را قرار داده و در طبقه دوم از شخصیت‌هایی چون حسنین علیهما السلام نام می‌برد و در طبقات دیگر مشهورین متکلمین معتزلی را ذکر می‌کند و در بعضی از موارد نظریات آن‌ها را نیز می‌آورد. این ترتیب‌بندی از سوی احمد بن یحیی بن مرتضی (۷۶۴-۸۴۰هـ) در کتاب *طبقات المعتزله* مورد پیروی قرار گرفته و او در ادامه، قاضی عبدالجبار را در طبقه یازدهم و یاران او را در طبقه دوازدهم قرار داده است.

در میان کتب طبقات شیعه تنها به کتاب «*طوائف المقال فی معرفة طبقات الرجال*» نوشته سیدعلی اصغر جابلقی بروجردی (م ۱۳۱۳هـ) برمی‌خوریم که این سبک را به کار گرفته است.

مؤلف در این کتاب، اساتید و معاصرین خود را تا اصحاب پیامبر اکرم (ص) در ۳۱ طبقه جای داده و طبقات را از پایین به بالا شماره‌گذاری کرده است؛ یعنی اصحاب در طبقه سی و یکم قرار گرفته‌اند. نویسنده در این کتاب، در درون هر طبقه دانشمندان شیعه را بدون هیچ‌گونه ترتیبی اعم از ترتیب الفبایی و یا ترتیب بر حسب سال وفات آورده است و در ترتیب‌بندی طبقات رابطه شاگردی و استادی طبقه پایین‌تر را به عنوان یک ملاک اصلی مورد نظر قرار نداده است.

ج. در این سبک پس از پایه‌ریزی طبقات مختلف، در هر طبقه یک شخصیت به عنوان محور قرار داده می‌شود و تنها به ذکر شاگردان آن شخصیت محوری پرداخته می‌شود، بدون این‌که روابط شاگردی و استادی هر طبقه با طبقه بعدی لحاظ گردد. ناگفته پیداست که این سبک تنها در نزد شیعه کاربرد دارد که می‌تواند بدون هیچ‌گونه اختلاف درون‌گروهی، ائمه خود را به عنوان شخصیت‌های محوری هر طبقه مدنظر قرار دهد.

دو کتاب «*رجال الطوسی*» تألیف شیخ ابو جعفر طوسی (۳۸۵-۴۶۰هـ) و *رجال البرقی* طبق این روش سامان یافته است، که مؤلف در آغاز به ذکر اصحاب پیامبر اکرم (ص)

پرداخته و سپس یاران هر امام (ع) را برمی شمارد.

در کتاب رجال برقی آخرین طبقه، روایت کنندگان از حضرت امام حسن عسکری (ع) می باشند، اما در رجال الطوسی مؤلف پس از ذکر اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام، بابی تحت عنوان «من لم یرو عن واحد من الائمة علیهم السلام» باز نموده و به ترتیب الفبا (هم چنان که در دیگر طبقات نیز این ترتیب رعایت شده است) به ذکر نام کسانی که به طور مستقیم روایتی از ائمه علیهم السلام نقل نموده و بیشتر آنان در زمان پس از غیبت صغری می زیسته اند، می پردازد. در میان سه سبک آن چه که بیشتر هدف طبقات نگاری محدثین را، که بررسی پیوستگی یا ناپیوستگی سلسله اسناد روایت است، تأمین می کند، سبک دوم است که گروه ها هر یک در طبقه خود قرار گرفته اند و یک حدیث شناس می تواند به آسانی رابطه شاگردی و استادی آنها را تشخیص دهد.

هر چند سبک شناسی اول نیز این هدف را تأمین می نماید، اما از آن جا که افراد یک طبقه، به صورت یک جا ذکر نشده اند و تنها در ذیل نام افراد، طبقه آنها نیز تعیین شده است، از محتوای اصلی طبقات نگاری فاصله می گیرد و در حقیقت، می توان آن را نوعی طبقات نگاری تغییر شکل یافته سبک دوم دانست که با اهدافی چون سهولت دسترسی به نام راویان پدید آمده است. اما در سبک سوم، راوی شناس تنها می تواند به حدود عصر راویان مختلف پی ببرد، بدون آن که پیوستگی بین طبقات را به خوبی بشناسد. این سبک کارآیی خود را در روایت راویان از شخصیت های محوری به خوبی نشان می دهد؛ به عنوان مثال، به راحتی می توان دریافت که مثلاً یاران امام حسن عسکری علیه السلام نمی توانند روایتی از امام صادق علیه السلام نقل نمایند. اما این که آیا می توانند از اصحاب امام صادق (ع) روایت نقل کنند یا نه، این سبک نمی تواند آن را بیان کند؛ زیرا این امکان وجود دارد که اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بتوانند از اصحاب سال خورده امام صادق علیه السلام نقل روایت نمایند.

طبقات‌نگاران مختلف برای تعیین طبقه، بر ملاک‌های یکسان، اتفاق نظر ندارند و در تعیین ملاک راه‌های مختلفی را پیموده‌اند. محمدبن سعد کاتب واقدی (۱۶۸-۲۳۰هـ) در چینش کتاب طبقات خود پنج ملاک جنسیت، زمان، شرف، جغرافیا و علو‌الروایة و الاسناد را مد نظر قرار می‌دهد.

او در آغاز بر اساس ملاک جنسیت، راویان مرد را از راویان زن جدا می‌کند و در کتاب هشت جلدی خود پس از جلد اول و بخشی از جلد دوم که به پیامبر (ص) اختصاص دارد، شش جلد دیگر را به مردان و جلد هشتم را به زنان اختصاص می‌دهد.

تأثیر ملاک زمان را می‌توانیم در تقسیم‌بندی راویان به صحابه و تابعین مشاهده نماییم. هم‌چنین، در زیر طبقه‌های این دو طبقه نیز در مواردی به تأثیر این ملاک برخورد می‌نماییم؛ به عنوان مثال، وی طبقه پنجم صحابه را کسانی قرار داده که در هنگام وفات پیامبر اکرم (ص) از سن کمی برخوردار بوده‌اند.

منظور از ملاک شرف، فضیلت‌های راویان و نسب آن‌ها می‌باشد که بیشترین تأثیر این ملاک را در تقسیم‌بندی طبقه صحابه به پنج طبقه کوچک‌تر می‌بینیم؛ بدین گونه که در طبقه اول اصحابی را قرار داده که در جنگ بدر شرکت داشتند، و در هنگام ذکر نام آن‌ها شرافت در نسب را رعایت کرده است، بدین ترتیب که در آغاز به ذکر بنی هاشم و موالی آن‌ها و سپس بنی عبدشمس و... می‌پردازد.

و در طبقه دوم مسلمانان با سابقه‌ای را قرار می‌دهد که به عللی همچون هجرت به حبشه نتوانستند در جنگ بدر شرکت کنند، اما در جنگ احد و جنگ‌های پس از آن تا جنگ خندق شرکت داشتند. در طبقه سوم شرکت‌کنندگان در جنگ خندق و جنگ‌های پس از آن تا فتح مکه را قرار می‌دهد. و طبقه چهارم را کسانی می‌داند که در فتح مکه و پس از آن مسلمان شدند و بالاخره، در طبقه پنجم کسانی را قرار می‌دهد که هنگام وفات پیامبر اکرم (ص) سن کمی داشتند.

ملاک جغرافیایی را در آغاز طبقه تابعین مشاهده می‌کنیم که ابن‌اسعد ابتدا آن‌ها را

بر اساس شهرهای محل سکونتشان تقسیم‌بندی می‌کند و در این راستا به ترتیب رایان شهرهای مدینه، مکه، طائف، یمن، یمامه، بحرین در شبه جزیره عربستان و سپس رایان شهرهای کوفه، بصره، واسط، مدائن، بغداد در عراق و آنگاه رایان شهرهای خراسان، ری، همدان، قم در مشرق و بعد از آن رایان شهرهای شام و جزیره، مصر، افریقیه و اندلس در مغرب را ذکر می‌کند.

و اما پنجمین ملاک، یعنی «علو الروایة و الاسناد»، را می‌توانیم به خوبی در ترتیب ذکر رایان تابعین هر شهر مشاهده نماییم؛ بدین ترتیب که مثلاً هنگام ذکر تابعین شهر مدینه، رایانی که از ابوبکر و عمر روایت نقل کرده‌اند را بر ناقلان از عثمان و حضرت علی (ع) مقدم می‌دارد، و رایان از صحابه کوچکی همچون اسامة بن زید و عبدالله بن عمر را در طبقه دوم تابعین شهر مدینه قرار می‌دهد، همین‌طور، رایان از بزرگان تابعین را بر رایان از تابعین کوچک مقدم می‌دارد.^(۲۵)

خلیفة بن خیاط (م ۲۴۰هـ) نیز در نگارش طبقات، از ملاک‌هایی چون زمان، نسب و جغرافیا استفاده می‌کند که البته در به‌کارگیری آن‌ها اختلاف نظرهایی با ابن سعد دارد.^(۲۶) پس از او، ابن حبان بستی (م ۳۵۴هـ) در کتاب مشاهیر علماء الامصار از دو ملاک زمان و جغرافیا بهره گرفت. اما طبقات‌نگاران بعدی جز به ملاک زمان، به ملاک‌های دیگر کمتر توجه کردند، زیرا نکته اصلی مورد توجه آن‌ها و بخصوص محدثینشان، رابطه استادی و شاگردی بین طبقات مختلف بود که به نظر آن‌ها تنها با ملاک زمان و تعیین سال وفات آن‌ها امکان‌پذیر بود و ملاک‌هایی چون نسب و جغرافیا در این جهت کارایی نداشت.

البته چنان‌که اشاره شد، عامل جغرافیا نمی‌تواند در این راستا بی‌تأثیر باشد، زیرا با شناخت محل سکونت راوی و چگونگی حیات علمی او و نیز آگاهی از سفرهای او به نقاط دیگر می‌توانیم به امکان یا عدم امکان روایت نمودن او از رایان شهرهای دیگر پی‌ببریم و حق آن بود که این ملاک در کتب طبقات‌نگاری به‌طور جداگانه مورد توجه قرار می‌گرفت و شاید احساس این نقیصه بود که به همراه اموری همچون حس



وطن دوستی، بعضی از طبقات نگاران را وادار نمود تا اقدام به طبقات نگاری محلی نمایند. از جمله کتبی که به این امر اختصاص دارند می توان از کتاب هایی همچون **طبقات الشامیین** نوشته ابو سعید عبدالرحمن بن ابراهیم (۱۷۰-۲۴۵هـ)، **طبقات علماء افریقیه و طبقات علماء تونس** نوشته ابوالعرب محمد بن احمد تمیمی قیروانی (م ۳۳۳هـ)، **طبقات الجزیرین** تألیف ابو عروبه حسین بن محمد حرانی (م ۳۱۸هـ)، **طبقات المحدثین با صبهان و الواردین** علیها نوشته ابوالشیخ عبدالله بن محمد بن جعفر اصفهانی (۲۷۴-۳۶۹هـ) و **طبقات علماء بلخ** تألیف ابواسحاق ابراهیم بن احمد بلخی (م ۳۷۶هـ) یاد کرد.^(۲۷)

اما طبقات نگارانی که تنها بر ملاک زمان تکیه کردند، نتوانستند بر یک مفهوم مشخص از زمان اتفاق نظر داشته باشند. ولی می توان گفت که بیشتر آن ها معنایی معادل نسل (جیل) را از طبقه منظور می دارند که در میان آن ها همه آن هایی که طبقات اولیه را به دو طبقه اصحاب و تابعین، یا سه طبقه، یعنی به علاوه تابعی التابعین، و یا چهار طبقه، یعنی به اضافه تبع الاتباع تقسیم می نمایند، چنین معنایی را از طبقه در نظر دارند.

به نظر می رسد که علت اصلی در نظر گرفتن چنین معنایی از طبقه آن است که طبق این تقسیم بندی امکان ملاقات هر طبقه با طبقه بالاتر و برقراری رابطه استادی و شاگردی بین آن ها به صورت امری طبیعی وجود دارد. شاید بتون گفت که الهام بخش چنین تقسیم بندی ای روایاتی است که اهل سنت از پیامبر اکرم (ص) نقل می کنند، که در این جا به ذکر یکی از آن ها می پردازیم:

عن ابن سعید الخدری رضی الله عنه قال: قال رسول الله (ص): یأتی علی الناس زمان فیغزو فنام من الناس فیقولون: فیکم من صاحب رسول الله (ص) فیقولون لهم: نَعَمْ فیفتح لهم ثم یأتی علی الناس زمان فیغزو فنام من الناس فیقال: فیکم من صاحب اصحاب رسول الله (ص) فیقولون: نعم، فیفتح لهم ثم یأتی علی الناس زمان فیغزو فنام من الناس

فیقال: هل فيكم من صاحب من صاحب اصحاب رسول الله (ص) فيقولون:
نعم فيفتح لهم.^(۲۸)

اما از آن جا که بعضی، تقسیم بندی نسلی را وافی به منظور طبقات نگاری ندیدند، هر یک از این طبقات چهارگانه را به طبقات کوچک تر تقسیم نمودند، بدون آن که ملاک مشخصی برای کار خود ارایه دهند؛ به عنوان مثال، حاکم نیشابوری (۳۲۱-۴۰۵هـ) طبقه اصحاب را به دوازده طبقه کوچک تر تقسیم می نماید که در طبقه نخست، اولین مسلمانان یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) را قرار داده و طبقه دوازدهم را افرادی می داند که در حال خردسالی، پیامبر اکرم (ص) را در حجة الوداع و فتح مکه مشاهده کرده اند و برای این طبقه افرادی همچون سائب بن یزید و عبدالله بن ثعلبه را مثال می آورد.^(۲۹) پس از آن، طبقه تابعین را به پانزده طبقه کوچک تر تقسیم می نماید،^(۳۰) که چنانچه اشاره شد، شبیه این تقسیم بندی را در طبقات ابن سعد و خلیفه بن خیاط، اما در طبقاتی بزرگ تر، مشاهده می نمایم.

در این میان تعدادی از طبقات نگاران اقدام به تعیین فاصله زمانی مشخص برای طبقه نموده اند، اما در این جا نیز با هم اتفاق نظر ندارند؛ زیرا بعضی از آن ها مانند ذهبی هر طبقه را ده سال^(۳۱) و بعضی مانند ابن عباس، در قولی که به او نسبت داده شده، آن را بیست سال می داند^(۳۲) و ابن کثیر از قول برخی آن را چهل سال ذکر می کند.^(۳۳) به نظر می رسد مستند قول اخیر حدیث منسوب به پیامبر اکرم (ص) باشد که می فرماید!

«امتی علی خمس طبقات، کل طبقة اربعون عاماً فاما طبقتی و طبقة اصحابی فاهل علم و ایمان و اما الطبقة الثانية ما بین الاربعین الی ثمانین فاهل بر و تقوی».^(۳۴)

البته در روایت دیگری که اهل سنت نقل کرده اند، طبقه در یک مرحله بر چهل و در مرحله دیگر بر هشتاد سال تطبق داده شده است.^(۳۵)

البته ابن جوزی این روایات را جعلی دانسته است.^(۳۶) شاید بتوان گفت یکی از علل اختلاف در تحدید زمانی طبقه، اختلاف در تحدید زمانی کلمه «قرن» است که در



حدیثی از پیامبر اکرم (ص) آمده است و احتمالاً منشأ فکر طبقه‌نگاری در میان مسلمانان شده است. آن حدیث چنین است:

«خیر امتی قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم...»^(۳۷)

که البته در این جا این جوزی به علت وجود این حدیث در صحیح بخاری آن را از موضوعات به حساب نیاورده است.

ابن منظور بعد از آن که در تعریف قرن، آن را به «الامة تأتي بعد الامة» تعریف کرده در تحدید زمانی آن اقوال مختلفی را همچون ده سال، بیست سال، سی سال، شصت سال، هفتاد سال، هشتاد سال (متوسط عمر مردم یک زمان) و صد سال ذکر کرده است.^(۳۸) شاید بتوان یکی از علمی‌ترین کارهای انجام شده در تحدید زمانی طبقات را شیوة آیت‌الله بروجردی دانست. ایشان اولاً با توجه به عمر متعارف اشخاص و ثانیاً با توجه به سن متعارف تحمل حدیث، فاصله زمانی بین اصحاب پیامبر اکرم (ص) تا زمان شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰هـ)، یعنی آخرین مؤلف کتب اربعه شیعه، را به دوازده طبقه تقسیم می‌کند؛ با این بیان که اگر در روایتی که شیخ طوسی (ره) از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند، همه افراد سند دارای عمری متعارف بوده و در سن متعارف تحمل حدیث کرده باشند، این سلسله سند دارای دوازده راوی می‌باشد. و سپس خود متذکر این نکته می‌شود که در صورت سال‌خورده بودن راوی یا فراگرفتن حدیث قبل از وقت متعارف آن، این ترتیب به هم خورده و تعداد روایات کمتر می‌شوند و در این هنگام سند در اصطلاح حدیث‌شناسان، عالی می‌شود.^(۳۹)

بدین ترتیب، با توجه به تولد شیخ طوسی در سال ۳۸۵هـ، اگر او را در دهه سوم عمر خود دارای سن متعارف تحمل حدیث بدانیم و طبقه صحابه را از سال یازده هجری به حساب آوریم، با تقسیم تفاوت این دو بر عدد دوازده، رقمی در حدود ۳۴ به دست می‌آید که می‌توانیم آن را تعیین تقریبی طبقه از نظر ایشان بدانیم.^(۴۰)

الف. فواید

فواید طبقات‌نگاری را می‌توان در دو بخش تاریخی و حدیث‌شناسی^(۴۲) مورد

بررسی قرار داد.

در بخش تاریخی، کتب طبقات‌نگاری در رشته‌های مختلف علوم مورد توجه قرار می‌گیرند، اما در بخش حدیث‌شناسی تنها کتب طبقات‌نگاری محدثان بررسی می‌شود. فواید بخش تاریخی می‌تواند به سه قسمت دنیای اسلام، شهرها و کشورهای خاص و نیز رشته‌های مختلف علوم تقسیم شود. بررسی مجموع کتب طبقات‌نگاری در رشته‌های مختلف می‌تواند ما را از وضعیت علم و تمدن در دنیای اسلام در زمان‌های مختلف آگاه نموده و سیر صعودی یا نزولی آن را برای ما مشخص کند؛ کاری که از کتب تراجم صرف و یا تاریخ سیاسی بر نمی‌آید؛ زیرا بررسی گروهی و طبقاتی دانشمندان علوم مختلف به صورت یک‌جا در آن کتب مشاهده نمی‌شود.

هم‌چنین، به گفته بعضی از معاصران، بررسی وضعیت اخلاقی دانشمندان از دیگر فواید این قسمت می‌باشد؛ زیرا فی‌المثل، با مطالعه اخلاق و رفتار طبقه‌ای مانند صحابه و مقایسه آن با طبقه تابعین، فضایل اخلاقی چون زهد، صداقت و... را در طبقه اول بیشتر مشاهده می‌کنیم. همین‌طور، با نسبت سنجی طبقه تابعین با طبقات بعدی، این صفات را در تابعین بارزتر می‌بینیم، و از این‌جا می‌توانیم به استنتاج کلی همچون نسبت معکوس گسترش اسلام با اخلاق در قرون اولیه اسلامی دست یابیم،^(۴۳) که بررسی علل این تناسب معکوس می‌تواند تحلیل‌گر تاریخی را در به دست آوردن اوضاع اجتماعی هر دوره و نیز تبیین روابط بین جریان‌های مختلف تاریخ همچون رابطه فتوحات و اخلاق در جامعه اسلامی یاری نماید.

بررسی طبقات‌نگاری‌های محلی و نیز طبقات‌نگاری‌های عمومی همانند طبقات ابن سعد که در کتاب خود به بررسی طبقات مختلف دانشمندان در شهرها و کشورها پرداخته‌اند، می‌تواند ما را از کیفیت گسترش علم و اخلاق در نقاط مختلف دنیای اسلام آگاه نموده و توجه دانشمندان آن شهرها به علوم متفاوت در ادوار مختلف را



برای ما بیان نماید.

طبقات‌نگاری‌های رشته‌های مختلف، همچون کتب طبقات الفقهاء و طبقات الصوفیه، سیر تطور آن رشته‌ها را در زمان‌های مختلف نشان داده و نقاط اوج و حضيض آن را برای ما روشن می‌سازد. به عنوان مثال، با بررسی کتب طبقات صوفیه در می‌یابیم که سیر نگارش این کتب از قرن سوم شروع شده، در قرن چهارم شکوفایی رسیده و در قرن پنجم مراحل رشد خود را پیموده و به اوج رسیده است. (۴۴) و از این جا می‌توان مراحل توجه به صوفی‌گری در دنیای اسلام را تبیین نمود. و یا با بررسی سیر طبقات‌نگاری فقها، در می‌یابیم که آغاز طبقات‌نگاری فقهای مذاهب مختلف از قرن چهارم شروع شده و در هر قرن به رشد کتب طبقات‌نگاری مذاهب خاصی برخورد می‌کنیم که این مسأله نشان‌گر تثبیت پدیده تمذهب در قرن چهارم و نیز بیان‌گر احتمالی رشد هر مذهب متناسب با کتب طبقات‌نگاری آن مذهب در ادوار مختلف می‌باشد. در بخش حدیث‌شناسی، فواید طبقات‌نگاری باید به دو قسمت فواید عام و فواید خاص تقسیم نماییم.

مراد از فواید عام فوایدی است که طبق همه مبانی و مذاهب بر طبقات‌نگاری مترتب می‌شود. و فواید خاص فوایدی است که تنها طبق بعضی از مبانی یا مذاهب جریان می‌یابد.

در باب فواید عام شاید جامع‌ترین و بهترین عبارت از سخاوی (م ۹۰۲هـ) باشد که می‌گوید:

و فائده الامن من تداخل المشتبهين كالمتقين في اسم او كنية و نحو ذلك و امکان الاطلاع على تبیین التدلّيس و الوقوف على حقيقة المراد من العننة لمعرفة الحديث المرسل او المنقطع و تمیيزه عن الحديث المسند. (۴۵)

طبق این گفته، فواید طبقات‌نگاری در سه چیز خلاصه می‌شود:

۱- جلوگیری از اشتباه در اسامی یکسان

در هنگام مراجعه اجمالی به علم رجال حدیث در می‌یابیم که در موارد زیادی راویان دارای اسامی یکسان می‌باشند و حتی در بعضی از موارد این یکسانی در نام‌های پدران و اجداد آن‌ها نیز مشاهده می‌شود و نیز گاهی کار به جایی می‌رسد که کنیه‌ها و القاب آن‌ها نیز یکسان است، و این امر باعث اشتباه افراد ناوارد در حکم به توثیق یا تضعیف راویان می‌شود. به همین جهت حدیث‌شناسان توجه خاصی به این مطلب نموده و حتی برخی از آنان مانند خطیب بغدادی تألیفی مستقل با نام «کتاب المتفق و المفترق» پدید آورده‌اند.^(۴۶)

و ابن صلاح نوع پنجاه و چهارم از علوم حدیث را به این امر اختصاص داده و آن را چنین معرفی می‌کند.

«معرفة المتفق و المفترق من الاسماء و الانساب و نحوهما»^(۴۷)

شناخت طبقه راویان می‌تواند دانشمند رجالی را در تشخیص این افراد از یکدیگر کمک نماید؛ به عنوان مثال، در میان راویان اهل سنت دو راوی با نام «اسماعیل بن ابان» وجود دارد که اولی اسماعیل بن ابان وراق از دی (م ۲۱۶هـ) و موثق می‌باشد، و دیگری اسماعیل بن ابان غنوی (م ۲۱۰هـ) و دروغگو بوده است. اولی از طبقه اول اتباع التابعین همانند سفیان ثوری نقل روایت می‌کند، در حالی که دومی از آخرین طبقه تابعین (بقایا التابعین) روایت نقل می‌نماید.^(۴۸)

هم‌چنین، در رجال شیعه به نام «ابراهیم بن اسحاق» برخورد می‌کنیم که مشترک بین دو نفر است؛ اولی را شیخ طوسی در طبقه اصحاب امام هادی علیه‌السلام جای داده و او را توثیق نموده است،^(۴۹) در حالی که دومی را در طبقه «من لم یرو عن واحد من الائمة علیهم السلام» قرار داده و او را ضعیف شمرده است.^(۵۰)

اما باید توجه داشت که این فایده تنها در صورتی محقق می‌شود که طبقات این‌گونه افراد متفاوت باشد و در صورت یکسان بودن طبقه، دیگر چنین فایده‌ای وجود ندارد؛ به عنوان مثال، ابن صلاح از چهار نفر نام می‌برد که همگی دارای اسم «احمد بن جعفر بن حمدان» بوده و در یک عصر می‌زیسته‌اند.^(۵۱)



۲- امکان دستیابی به موارد تدلیس

اگر تدلیس را به معنای نقل حدیث یک راوی از راوی دیگر به گونه‌ای که راوی اول، راوی دوم را ملاقات نکرده باشد و نقل او برای مخاطب توهم سماع مستقیم او را پدید می‌آورد، فرض نمائیم^(۵۲) در این صورت ممکن است بخشی از تدلیس به بحث ما مربوط شود؛ زیرا چنین تدلیسی شامل هر دو صورت هم طبقه بودن و هم طبقه نبودن دو راوی می‌گردد.

اما اگر تدلیس را چنین معنا نماییم که: «... هوان یروی عمن لقیه او عاصره مالم یسمعه منه علی وجه یوهم انه سمعه منه»،^(۵۳) در این صورت طبقات‌نگاری نمی‌تواند موارد تدلیس را مشخص نماید؛ زیرا هر دو راوی در یک طبقه بوده و امکان نقل وجود داشته است. چنین مواردی از تدلیس را باید از راه‌های دیگر کشف کرد.

۳- کمک به تشخیص مصادیق عنعنه

در علم درایه، اصطلاح عنعنه به معنای آن است که پیوستگی بین افراد سند با کلمه «عن» برقرار شده باشد، بدون آن که عبارتی که دلالت بر سماع مستقیم یا غیر مستقیم راویان از یکدیگر نماید، در سلسله سند آورده شود.^(۵۴)

سند چنین حدیثی در واقع ممکن است یکی از دو حالت زیر را داشته باشد:

۱- مُسْنَدٌ: یعنی سلسله سند با پیوستگی تمام و بدون افتادگی، به معصوم برسد.^(۵۵)

۲- مُرْسَلٌ: یعنی در سلسله سند افتادگی وجود داشته باشد.

حدیث مرسل خود دو گونه است:

الف. منقطع یا مقطوع

و آن حدیثی که تنها یک واسطه از سلسله سند آن افتاده باشد.

ب. مُغْضَلٌ

آن حدیثی است که بیش از یک واسطه از سلسله سند آن افتاده باشد.^(۵۶)

رجال‌شناسی با استفاده از طبقات‌نگاری می‌تواند در موارد «عنعنه» اولاً تشخیص دهد که آیا حدیث مسند است یا مرسل، و ثانیاً در صورت ارسال آیا منقطع است یا

معضل.^(۵۷) از موارد استفاده فقهای شیعه از این مطلب می‌توانیم نمونه‌هایی را به عنوان مثال در عبارات امام خمینی (ره) ببینیم؛ مثلاً ایشان هنگام نقل سند روایتی که در آن علی بن محمد از عبدالله بن سنان نقل روایت می‌کند، می‌فرمایند:

علی بن محمد از اساتید کلینی (م ۳۲۹هـ) است و او نمی‌توانسته عبدالله بن سنان را

که از اصحاب امام صادق (ع) (م ۱۴۸هـ) بوده ملاقات کرده باشد... و این مطلب مسلم

است که علی بن محمد و راویان هم طبقه او نمی‌توانند از عبدالله بن سنان و راویان طبقه

او و حتی راویان واقع شده در طبقه پایین‌تر همانند ابن ابی عمیر و جمیل، روایت نقل

(۵۸)

نمایند.

هم‌چنین، ایشان در مورد دیگر، امکان نقل حسین بن سعید از بکیر بن اعین و راویان هم طبقه او را بعید دانسته و از این جهت سند را «مظنون الارسال» به حساب می‌آورند.^(۵۹)

یکی از مهم‌ترین مسایل تاریخی که می‌توان آن را به عنوان ملحقات این بحث به حساب آورد، مسأله استناد پوشاندن خرقه بر حسن بصری (م ۱۱۰هـ) توسط حضرت علی (ع) (۴۰هـ) است که صوفیان به منظور مستند نمودن سلسله‌های خود به حضرت علی (ع) روی آن تأکید فراوانی می‌نمایند. در حالی که رجال شناسان، حدیث شنیدن حسن بصری از حضرت علی (ع) را رد می‌نمایند و گرچه ممکن است بین آن دو ملاقاتی انجام پذیرفته باشد، اما ناقلان این ملاقات بر این نکته تأکید دارند که این مقالات در مدینه و در هنگام کودکی حسن بوده است و نه در سنی که خود صاحب سلک بوده باشد و بخواهد خرقه بپوشد.^(۶۰)

عبارات سخاوی در فوائد طبقات با تلخیص از سوی درایه‌نگاران شیعه مورد استفاده قرار گرفت که از جمله می‌توانیم به عبارات شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۵هـ) و شیخ عبدالله مامقانی (۱۲۹۰-۱۳۵۱هـ) اشاره نماییم.^(۶۱) اما عبارت آیت‌الله بروجردی تنها به یکی از فواید سه‌گانه یعنی فایده سوم، اشاره دارد. عبارت ایشان چنین است:

فائدة العلم بالطبقات... هي العلم بارسال السند او السقوط منه فيما



اذا كان فيه من روى عن يمينه و بينه طبقتان و الظن به (ای)
بالارسال) او احتماله فيما اذ كان بينهما طبقة واحدة الا اذا كان المرور عنه
ممن عمرراً طويلاً. او كان الراوى ممن شرع فى تحمل الحديث قبل
الزمان المتعارف اخذة... (۶۲)

در پایان این بخش تذکر این نکته لازم است که در برخی از نوشته‌ها تا چهارده
فایده و نتیجه برای طبقات‌نگاری بیان شده که یا به بحث ما مربوط نمی‌شود و یا آن‌که
در فوایدی که ذکر شد مندرج می‌گردد. (۶۳)

و اما در بخش فواید خاص می‌توانیم به امور زیر اشاره نماییم:

۱- طبق مبنای قاطبه اهل سنت، صحابه همگی عادل بوده و حدیث آن‌ها دارای
اعتباری می‌باشد، هر چند شناخته شده نباشند.

طبق این مبنا صرف دانستن این‌که یک راوی درون طبقه صحابه جای می‌گیرد،
دارای فایده رجالی بوده و احادیث او را معتبر می‌سازد. (۶۴)

۲- بعضی از محدثین یا راویان شهرهای مختلف رفتارهای متفاوتی دارند، به
عنوان مثال، آن‌ها راویان بعضی از طبقات شهر مدینه را عمده‌تفه دانسته و بالعکس،
راویان شهرهایی مانند کوفه را ضعیف شمرده‌اند و از کوفه با عنوان «دارالضرب» یاد
کرده‌اند؛ به این معنی که در آن‌جا جعل حدیث مانند ضرب سکه شیوع دارد. (۶۵)
این مبنا شناخت شهر راوی با استفاده از طبقات‌نگاری محلی می‌تواند یاری‌گر چنین
محدثانی در حکم به اعتبار یا عدم اعتبار احادیث آن‌ها شود.

۳- طبق مبنای بعضی از محدثان اهل سنت، منزلت اصحاب کوفی ابن مسعود بر
اصحاب کوفی حضرت علی (ع) برتری دارد و بعضی از آن‌ها کار را به جایی
رسانده‌اند که منکر وجود حتی یک فقیه در میان اصحاب حضرت علی (ع) شده‌اند و
اصحاب آن حضرت (ع) را عمده‌مجهول دانسته‌اند، در حالی که اصحاب ابن مسعود
را فقیه‌ترین مردمان بعد از صحابه به حساب آورده‌اند. (۶۶)
حال طبق این مبنا همین‌که
مشخص شود که راوی از طبقه اصحاب ابن مسعود یا حضرت علی (ع) است، حکم

روایات او مشخص می‌شود.

۴- اگر مبنای رجالی شیعه در مورد اصحاب اجماع، و ثاقت همه اساتید و مشایخ آن‌ها باشد.^(۶۷) با استفاده از طبقات‌نگاری و دانستن این نکته که روای در طبقه اساتید اصحاب اجماع قرار دارد، می‌تواند حکم به اعتبار روایات او بنماید.

۵- اگر رجالی شیعه معتقد به ثقه بودن همه مشایخ روایی بعضی از ثقات همانند محمدبن ابی عمیر، صفوان بن یحیی و احمدبن محمدبن ابی نصر بزنطی باشد، با دانستن این‌که روای در طبقه مشایخ چنین افرادی قرار دارد، می‌تواند اعتبار روایت آن‌ها را ثابت نماید.^(۶۸)

ب. اشکالات

به نظر می‌رسد علت اصلی اشکالات موجود در طبقات‌نگاری آن است که طبقات‌نگاران عمده با آن به عنوان یک علم مستقل و دارای ضوابط مشخص برخورد نکرده‌اند، بلکه هدف اصلی آن‌ها این بوده که با نوعی تقسیم‌بندی به شرح یا ذکر اندیشمندان علوم مختلف پردازند. حتی با وجود عنایت فراوان محدثان به آن و استفاده بالفعل و بالقوه از آن در رجال‌شناسی، با آن به عنوان علمی ضابطه‌مند برخورد نشده است، به گونه‌ای که تا قرن معاصر به کمتر کتاب مستقلی برخورد می‌کنیم که درباره این علم نگاشته شده باشد. حال با این مقدمه به ذکر اشکالاتی که در برخی از نوشته‌ها درباره این رشته آمده می‌پردازیم:

۱- عدم ملاک‌های یکسان در طبقات‌نگاری^(۶۹)

چنان‌چه در بخش‌های قبل ملاحظه کردید، به کمتر موردی برخورد می‌نماییم که دو یا چند طبقات‌نگار ملاک واحد و تعریف شده‌ای را اساس کار خود در طبقات‌نگاری قرار دهند، بلکه هر یک از آن‌ها بنا به ذوق و سلیقه خود، حال چه بر اساس محدوده زمانی مشخص و یا نامشخص، به تقسیم‌بندی طبقاتی پرداخته‌اند،^(۷۰) که این امر پژوهش محققان را دچار اشکال می‌سازد، زیرا آن‌ها با مراجعه به کتب مختلف، در تعیین طبقات راویان دچار سردرگمی می‌گردند، به این



علت که هر یک از طبقات نگاران بعضی از راویان را در طبقاتی ناهمگون با طبقات نگار دیگر جای داده‌اند.

۲- تداخل طبقات

منظور از تداخل طبقات آن است که یک راوی بنا به عللی همچون سن زیاد، شروع به تحصیل در سن کم و یا سیر و سفرهای فراوان، در طبقات مختلف زمانی و مکانی جای گیرد.^(۷۱)

این نکته از سوی رجال شناسان شیعه نیز مورد توجه قرار گرفته است، چنانچه به عنوان مثال، مجلسی (ره) دربارهٔ آدم بن متوکل می‌فرماید: طبقهٔ اصلی او هشتم است، اما گاهی در طبقهٔ نهم جای می‌گیرد.^(۷۲)

و یا محدثی همانند ابان بن ابی عیاش را در طبقات نهم و دهم و یازدهم جای می‌دهد.^(۷۳)

هم‌چنین، آیت‌الله بروجردی بسیاری از راویان را در دو طبقه یا بیشتر قرار می‌دهد.^(۷۴)

البته چنان‌که مشاهده شد، علل اصلی این مشکل ریشه در امور تکوینی خارج از کنترل طبقات نگار دارد.

۳- روزنقال

یکی از مهم‌ترین اشکالات کتب طبقات‌نگاری را دشواری دستیابی پژوهشگران، با ذهنیت تاریخی، به آن‌ها می‌داند، زیرا یافتن شرح حال یک شخصیت در آن‌ها مستلزم دانستن طبقهٔ او می‌باشد، که طبعاً برای بسیاری داشتن چنین اطلاعاتی مشکل است.^(۷۵)

این اشکال را می‌توان با ترتیب دادن فهرست‌های الفبایی در پایان کتب طبقات‌نگاری به آسانی حل نمود، چنان‌چه هم اکنون این مسأله در چاپ‌های جدید بسیاری از این کتب، رعایت گردیده است.

۵- پیشینهٔ نگارش دربارهٔ مبادی و مبانی طبقات

منظور از مبادی و مبانی طبقات، پرداختن به اموری همچون تعریف طبقه به عنوان موضوع طبقات‌نگاری، هدف و فایده طبقات‌نگاری، ضرورت آن، عیوب و نواقص و راهکارهای برطرف کردن آن، نسبت سنجی بین طبقات‌نگاری و علوم دیگر، روش‌های طبقات‌نگاری، و به طور خلاصه، بررسی مبادی تصویری و تصدیقی طبقات‌نگاری می‌باشد، که شاید بتوان آن را با اصطلاح امروزی، «فلسفه علم طبقات» نامید.

البته باید توجه داشت که عبارت «علم الطبقات» عبارتی ابتکاری و اغراق‌آمیز است که جز به وسیله تنی چند از معاصران کار برد نداشته است^(۷۶) و متقدمان مانند ابن صلاح و شارحان کتاب او تنها طبقات را نوعی از علوم حدیث (نوع شصت و سوم) دانسته‌اند.^(۷۷) به نظر می‌رسد که کاربرد عبارت «علم الطبقات» متوقف بر متقح شدن مباحث فوق توسط متخصصان باشد، زیرا شفاف نشدن همین مباحث است که اختلافات فراوان طبقات‌نگاران را در تعریف طبقه و کیفیت و روش طبقات‌نگاری موجب گشته است و از همین روست که به کمتر کتب طبقات‌نگاری در علوم مختلف برخورد می‌کنیم که دارای تعریف مشابه از طبقه بوده و روش یکسانی را به کار برده باشد، و حتی در بسیاری از موارد باید حسرت تعریف طبقه در یک یا دو سطر را از مؤلف ده‌ها جلد کتاب طبقات‌نگاری بر دل بنهیم و همین امر باعث شده است تا بسیاری از دانشمندان، کتب تراجم و شرح حال خود را نوعی طبقات‌نگاری بدانند و از کلمه «طبقات» در عنوان آن‌ها استفاده نمایند، در حالی که این کتب از اصول و مبانی اولیه طبقات‌نگاری بی‌بهره می‌باشد.

هرگاه از این مرحله گذشتیم و علمیت طبقات‌نگاری را ثابت کردیم، تازه وارد این مبحث می‌شویم که آیا «طبقات‌نگاری» علمی مستقل از علوم دیگر است و یا آن‌که علمی تابع و غیر مستقل می‌باشد که در هر مورد، اصول و مبادی آن تابع علمی است که به طبقات‌نگاری دانشمندان آن پرداخته است و برای مثال، طبقات‌نگاری در علوم حدیث دارای مبانی و روش‌های متفاوتی از طبقات‌نگاری در علوم تجربی همانند



علم طب می‌باشد. به هر حال، با بررسی پیشینه نگارش درباره طبقات به این نتیجه می‌رسیم که حجم این نوشته‌ها در مقایسه با کتب طبقات نگاری طول تاریخ اسلام بسیار ناچیز و بلکه غیر قابل مقایسه می‌باشد و البته با این وصف، انتظار نوشته‌های مستقل در این عرصه، انتظاری کاملاً نابجا می‌باشد. چنانچه در واقعیت نیز به جز موارد بسیار معدود، آن هم در میان معاصران، به چنین چیزی بر نمی‌خوریم. نکته جالب توجه در این میان آن‌که گرچه طبقات نگاری در خدمت علوم مختلفی در آمده است، اما این محدثان و نویسندگان علوم حدیث بودند که اقدام به تعریف مبادی علم طبقات نموده و بدین ترتیب به گونه‌ای این علم را به خود اختصاص دادند. برخی اولین اشاره به مبادی علم طبقات را در کتاب «حاکم نیشابوری» (۴۰۵-۳۲۱هـ) جستجو کرده‌اند^(۷۸) که به مباحثی همچون فرق بین تابعین و اتباع التابعین، تعریف روایت اکابر از اصاغر، شناخت فرزندان صحابه، شناخت برادران و خواهرانی که همگی راوی روایات هستند، شناخت شهرهای راویان، شناخت موالی و اولاد آن‌ها و... پرداخته است.^(۷۹)

اما این تلاش توسط حدیث‌شناسان و علوم حدیث‌نویسان پس از او ابرتر ماند، به گونه‌ای که علوم حدیث‌نویس مشهوری همچون ابن صلاح «معرفة طبقات الرواة والعلماء» را به عنوان نوع شصت و سوم از علوم حدیث معرفی کرده و تنها در چند سطر به تعریف طبقه و توضیح آن پرداخته و در پایان، لزوم شناخت موالی و وفیات و راویان و اساتید و شاگردان آن‌ها را متذکر شده است.^(۸۰) و علوم حدیث‌نویسان پس از او و نیز شارحان کتابش همچون عراقی در «التقید والایضاح»، ابن کثیر در «اختصار علوم الحدیث» و سیوطی در «تدریب الراوی شرح تقریب النواوی» به آوردن عین عبارت او و یا توضیح مختصر آن و یا حتی خلاصه کردن آن بسنده کرده‌اند.^(۸۱) البته در این میان نباید تلاش‌های مورخ معروف قرن نهم یعنی سخاوی (م ۹۰۲هـ) را نادیده گرفت که در کتاب علوم حدیث خود یعنی «فتح المغیث» (و نه در کتاب تاریخ خود، یعنی الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ) علاوه بر یادآور شدن اهمیت طبقات و ذکر فواید

آن، به نسبت سنجی بین آن و علم تاریخ پرداخته و چنین می‌گوید:

و بينه و بين التاريخ عموم و خصوص وجهی فيجتمعان في التعريف
بالرواة و ينفرد التاريخ بالحوادث و الطبقات بما اذا كان في البدرين مثلاً
من تأخرت وفاته عن لم يشهدا لاستلزامه تقديم المتأخر الوفاة و قد
فرق بينهما المتأخرين بان التاريخ ينظر فيه بالذات الى المواليد و
الوفيات و بالعرض الى الاحوال و الطبقات ينظر فيها بالذات الى الاحوال
و بالعرض الى المواليد و الوفيات لكن الاول اشبه. (۸۲)

در این جادو مقام نقد و بررسی این نسبت سنجی و تعیین صحت و سقم آن نیستیم
و فقط این نکته را متذکر می‌شویم که از مقایسه بین علم تاریخ و طبقات شاید این
نتیجه به دست آید که در نظر امثال سخاوی طبقات، مانند تاریخ، به منزله یک علم به
حساب آمده است.

در میان معاصران اهل سنت تلاش‌های تازه‌ای در راستای نگارش درباره طبقات
انجام شده است که حاصل آن را می‌توان در چهار بخش تقسیم‌بندی کرد:
الف. مقدمه‌های تحقیقی کتب طبقات‌نگاری پیشینیان که توسط محققان معاصر به
نگارش در آمده است.

از این بخش می‌توانیم نوشته‌های زیر را نام ببریم:

- ۱- مقدمه سهیل زکار بر «کتاب الطبقات» خلیفه بن خیاط (م ۲۴۰هـ).
- ۲- مقدمه طه احمدابراهیم بر «طبقات الشعراء» نوشته محمدبن سلام جمعی
(۱۳۹-۲۳۱ یا ۲۳۲هـ).
- ۳- مقدمه محمدبن صامل السلمی بر کتابی با عنوان «سلسلة الناقص من طبقات
ابن سعد (م ۲۳۰هـ) جلد ۱، الطبقة الخامسة من الصحابة.
- ۴- مقدمه ابو عبیده مشهوربن حسن بن محمودبن سلمان بر کتاب «الطبقات»
ابوالحسین مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۰۶-۲۶۱هـ).
- ۵- مقدمه محمود شاکر بر کتاب «طبقات فحول الشعراء» ابن سلام جمعی.



۶- مقدمه حسین اسد بر «سیر اعلام النبلاء» نوشته شمس‌الدین ذهبی.

۷- مقدمه اکرم ضیاء العمری بر کتاب «طبقات المحدثین با صبهان و الواردین علیها» نوشته ابی‌الشیخ انصاری (۲۷۴-۳۹۶هـ).

در این نوشته‌ها علاوه بر ذکر مطالبی همچون تعریف طبقات، فایده آن‌ها و اجمالی از سیر طبقات‌نگاری، به روش طبقات‌نگاری صاحب کتاب نیز پرداخته شده است.

ب. برخی از کتب که پیرامون علم حدیث و رجال به نگارش در آمده است. از این مجموعه می‌توان از کتاب‌هایی همچون «بحوث فی تاریخ السنة المشرفة» نوشته اکرم ضیاء العمری،^(۸۳) «علم الرجال نشأته و تطوره من القرن الاول الى نهاية القرن التاسع» نوشته مطر الزهرانی،^(۸۴) «المدخل الى علوم الحدیث» نوشته علی بن ابراهیم الحشیش^(۸۵) «علوم الحدیث و مصطلحه» نوشته صبحی صالح^(۸۶) نام برد.

ج. برخی از کتاب‌هایی که پیرامون تاریخ‌نگاری اسلامی به نگارش در آمده است. از این مجموعه می‌توانیم از کتاب‌هایی همچون «علم التاريخ عند المسلمين» نوشته فرانز روزنتال^(۸۷) و «منهج البحث فی التاريخ و التدوین التاريخی عند العرب» نوشته محمد عبدالکریم الوافی^(۸۸) نام ببریم. در این‌گونه کتب، از طبقات به عنوان یکی از شعب علم تاریخ نام برده شده و مباحث آن به طور بسیار مختصر مطرح گردیده و بیشتر به مورخین استفاده‌کننده از شیوه طبقات‌نگاری پرداخته شده است.

د. نگارش کتب مستقل

در این بخش فقط به کتاب «علم طبقات المحدثین اهميته و فوائده» نوشته اسعد سالم تیم برخوردار می‌نماییم.

مؤلف در این کتاب که با زحمت و تلاش فراوان آن را سامان داده است، در چهار باب و یک ملحق به طرح مباحث خود می‌پردازد. در باب اول که آن را مدخل علم طبقات نامیده است، در چهار فصل به بیان مباحثی همچون مفهوم طبقه، طبقات عامه و خاصه، مباحث علم طبقات و مصادر علم طبقات می‌پردازد.

باب دوم در مورد اهمیت علم طبقات می‌باشد که در سه فصل تنظیم گردیده است. فصل اول آن اختصاص به توجه خاص گذشتگان به علم طبقات دارد که در این راستا به ذکر شواهدی از عبارات آن‌ها می‌پردازد. فصل دوم به بررسی جایگاه علم طبقات در میان علوم مربوط به رجال‌شناسی پرداخته و به ارتباط آن با علوم هم‌چون علم تاریخ محدثان، علوم مربوط به تمییز محدثان و شناختن محدثان مشابه از یکدیگر، علم جرح و تعدیل و علم تراجم اشاره می‌کند.

باب سوم، عنوان «فوائد علم طبقات» را به خود اختصاص داده و در سه فصل بیان شده است. فصل اول آن به بررسی فواید و مزایای طبقات‌نگاری‌ها می‌پردازد و فصل دوم اختصاص به ذکر فوائد طبقات‌نگاری دارد و در فصل سوم نتایجی که از علم طبقات به دست می‌آید، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در باب چهارم، مؤلف به بررسی بنیان‌هایی که طبقات‌نگاری بر آن‌ها استوار شده و نیز اشکالات آن پرداخته و مطالب خود را در چهار فصل بیان می‌کند:

فصل اول به بیان اشکالاتی که طبقات‌نگاری با آن‌ها روبرو بوده‌اند، می‌پردازد. فصل دوم اختصاص به بیان اشکالات موجود در تعیین حدود طبقات دارد. فصل سوم مسأله تداخل طبقات در یکدیگر را مطرح می‌نماید، و فصل چهارم، به بیان بعضی از اشتباهاتی که طبقات‌نگاران مرتکب شده‌اند، می‌پردازد.

باب پنجم اختصاص به بررسی بعضی از کتب طبقات‌نگاری دارد که در سه فصل بیان شده است:

در فصل اول، تعدادی از کتب طبقات عامه بررسی می‌شود. منظور از کتب طبقات عامه کتب طبقات‌نگاری است که در آن طبقات محدثان همه نقاط مملکت اسلامی، و نه شهر یا کشوری خاص، ذکر شده است.

فصل دوم به ذکر تعدادی از کتب طبقات خاصه که درباره محدثان یک شهر نگاشته شده می‌پردازد، و در فصل سوم، به تعبیر خود، تعدادی از کتب شبیه به کتب طبقات‌نگاری را ذکر می‌نماید. منظور او از این کتب، نوشته‌هایی است که به ذکر و یا

بررسی احوال گروهی از راویان همسان (از بعضی جهات) می‌پردازد، مثل کتبی که همه اساتید و شیوخ و یا شاگردان روایی یک محدث را بررسی می‌کند، که از جمله می‌توان به کتاب «رجال عروة بن زبیر و جماعة من التابعین» که توسط مسلم بن حجاج نگاشته شده است اشاره نمود؛ و یا مانند نوشته‌هایی که اختصاص به راویان یک قبیله دارد. هم‌چنین، کتب نگاشته شده در شناخت برادران و خواهران راوی (معرفة الاخوة و الاخوات) در این بخش می‌آید.

در بخش ملحق، مؤلف به بررسی نظام طبقات‌نگاری ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب پرداخته و پس از تشریح آن، اقدام به بیان عیوب و نقایص آن می‌نماید.

در مجموع، گرچه بعضی از مباحث این کتاب به صورت خام و سطحی مطرح شده است و در بعضی از موارد مطالب زیر عنوان‌ها، انتظار اولیه خواننده را از عنوان پرطمطراق بر آورده نمی‌کند، و نیز تتبع ناقص مؤلف در بعضی از موارد مشهود است، اما باید انصاف داد که نویسنده این کتاب از ذهن جوانی برخوردار بوده و برای اولین بار به ذکر بعضی از مباحث این علم پرداخته است و در این جا باید اعتراف نماییم که با توجه به تتبعی که نگارنده انجام داده، تاکنون بهترین نوشته در باب «فلسفه علم طبقات» می‌باشد. اما در میان شیعه، به نظر می‌رسد که اولین نگارش درباره طبقات را باید در اولین کتاب منظم آن در علم درایه یعنی کتاب «الرعاية فی علم الدراية» تألیف شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۵هـ) جستجو کرد.

ایشان باب آخر کتاب خود را «فی اسماء الرجال و طبقاتهم» عنوان داده، و در سه فصل به مباحث آن پرداخته است؛ بدین ترتیب که فصل اول را اختصاص به نسل اول راویان داده و در آن مباحث مربوط به صحابی، تابعی و مخضرم را پی می‌گیرد.

فصل دوم را درباره ملاقات و سن آن منعقد نموده و بایان مباحثی همچون «روایة الاقران»، «روایة الاکابر عن الاصاغر» و دیگر مباحث مرتبط با طبقات پرداخته است. و بالاخره، به فصل سوم عنوان «فی طبقات الرواة» داده و در آن مباحثی همچون فائده

شناخت طبقات، «موالید و وفیات»، «شناخت موالی»، «شناخت برادران و خواهران» و «شناخت وطن راویان» را مطرح نموده است.^(۸۹)

اقتباس و پی‌گیری اندک مباحث شهید(ره) را می‌توانیم در کتب درایه پس از او مشاهده نماییم، که از آن جمله کتاب «مقیاس الهدایة فی علم الدرایة» نوشته شیخ عبدالله مامقانی (۱۲۹۰-۱۳۵۱هـ)^(۹۰) و «نهایة الدرایة فی شرح الوجیزه» نوشته سیدحسن صدرکاظمی عاملی (۱۲۷۲-۱۳۵۴هـ) می‌باشد که چنانچه در بخش‌های پیشین اشاره نمودیم، در کتاب دوم، مباحث مفیدی همچون روش‌های مختلف رجال‌شناسان شیعه در طبقات‌نگاری و تعداد طبقات، به چشم می‌خورد.^(۹۱) هم‌چنین، در این راستا نباید از نقش مرحوم آیت‌الله بروجرودی (۱۲۹۲-۱۳۸۰هـ) غافل بود؛ ایشان پس از فراغت از بیان طبقات دوازده‌گانه راویان شیعه از صحابه پیامبر اکرم(ص) تا زمان شیخ طوسی، به طرح مباحثی همچون مسأله تداخل طبقات، فایده دانستن طبقات و تقسیم راویان بعضی از طبقات به کوچک و بزرگ (صغار و کبار) پرداخته است.^(۹۲)

اما آن‌چه در این عرصه جای تأسف دارد، آن است که مؤلفین دائرةالمعارف‌های عظیم شیعی همانند معجم رجال‌الحديث و تفصیل طبقات الرواة» و «موسوعة طبقات الفقهاء» که در قرن حاضر به عنوان طبقات‌نگاری عرضه گردیده‌اند، از این مباحث غافل مانده‌اند و در حقیقت، موضوع کتاب خود را بدون تعریف و بحث رها کرده‌اند، درحالی‌که یکی از مناسب‌ترین محل‌ها برای این‌گونه مباحث همین نوع نوشته‌ها می‌باشد.



پی نوشت‌ها:

۱. البته مدتی بعد جاعلان آبدیده‌تر شدند و شروع به جعل حدیث با سلسله سند و آن هم سلسله سند صحیح کردند.
۲. ابن منظور، لسان العرب، تصحیح علی شیری (چاپ اول: بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸هـ) ج ۸، ص ۱۲۰.
۳. سوره ملک، آیه ۳.
۴. نهج البلاغه، صحبى صالح، نامه ۵۳، فقره ۴۱-۴۳.
۵. ابو عمر و عثمان بن عبدالرحمن شهروزی (ابن الصلاح)، مقدمة ابن الصلاح فی علوم الحدیث (چاپ اول: بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸هـ، ص ۲۳۸. «طبقه گروهی هستند که در سن و اسناد و یا فقط در اسناد به هم نزدیک هستند».
۶. عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، تدریب الراوی فی شرح تقریب التواوی، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف (چاپ دوم: المدينة المنورة، المكتبة العلمية، ۱۳۹۲هـ) ج ۲، ص ۳۸۱.
۷. زین الدین بن علی شهید ثانی، الرعاية فی علم الدرایة، تحقیق عبدالحسن محمدعلی بقال (چاپ دوم: قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۳هـ) ص ۳۸۸.
۸. ر. ک: عبدالله مامقانی، مقباس الهدایة فی علم الدرایة، تحقیق محمدرضا مامقانی، (چاپ اول: قم، مؤسسه آل‌البتین علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۱هـ) ج ۳، ص ۴۸ سیدحسن صدرکاظمی عاملی، نهاية الدرایة شرح الوجیزه للشیخ البهای، تحقیق شیخ ماجد غرباوی (قم، نشر مشعر، بی تا) ص ۳۴۲.
۹. جعفر سبحانی، (تحت اشراف)، موسوعه طبقات الفقهاء (چاپ اول: قم، مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۴۱۸هـ) ج ۱، ص ۹.
۱۰. همان، ص ۳۷۵.
۱۱. همان، ص ۲۷۳.
۱۲. اسعد سالم نیم، علم طبقات المحدثین اهميته و فوائده، (چاپ اول: ریاض، مكتبة الرشد للنشر و التوزیع، ۱۴۱۵هـ) ص ۷.
۱۳. همان.
۱۴. ابن الصلاح، همان.
۱۵. مسجدمتقی مجلسی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، تصحیح شیخ علی‌پناه اشتهااردی و سیدحسین موسوی کرمانی، (تهران، بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانبور، ۱۳۹۹هـ) ج ۱۴، ص ۳۲۵.

۱۶. منیر سلطان؛ *ابن سلام و طبقات الشعراء*، (چاپ دوم: اسکندریه، منشأة المعارف، ۱۹۸۶) ص ۱۴۳.
۱۷. قاضی صاعدا ندلس، *التعريف بطبقات الامم تاريخ جهانی علوم و دانشمندان تا قرن پنجم هجری*، ترجمه و تحقیق غلامرضا جمشیدنژاد اول، (چاپ اول: تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶) ص ۵۹ (مقدمه مترجم). جرجی زیدان نیز در کتاب «طبقات الامم والاسلاط البشریه» به گونه‌ای دیگر به تقسیم طبقات امم می‌پردازد.
۱۸. شهاب الدین احمد بن علی (ابن حجر عسقلانی)، *تقریب التهذیب*، تحقیق محمد عوامه، (چاپ چهارم: حلب، دارالرشید ۱۴۱۲هـ) ص ۷۵.
۱۹. محمد تقی مجلسی، همان، ص ۳۲۳ و ص ۳۲۴ (شرح مشیخة الصدوق).
۲۰. سید حسن صدر کاظمی عاملی، همان، ص ۱۰۲.
۲۱. سید محمد حسین بروجردی، *ترتیب اسانید الکافی*، مقدمه محمد واعظزاده خراسانی، (چاپ اول: مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، بی‌تا) ص ۱۱۱-۱۱۳.
۲۲. همان، ص ۱۱۴.
۲۳. شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق حسین اسد (چاپ چهارم: بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶هـ) ج ۱، ص ۹. محقق این کتاب معتقد است که اصل کتاب ۱۴ جلد و حاوی ۴۰ طبقه است، نه ۱۳ جلد و ۳۵ طبقه.
۲۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک: علی احمد الترابی (البشیر)، *القاضی عیاض و جهوده فی علم الحدیث روایة و درایة* (چاپ اول: بیروت، دار ابن خرم، ۱۴۱۸هـ) ص ۲۲۳.
۲۵. محمد بن سعد، *سلسله الناقص من طبقات ابن سعد الطبقة الخامسة من الصحابة*، تحقیق محمد بن صامل السلمي، (چاپ اول: طایف، مکتبه الصدیق) ج ۱، ص ۶۳-۶۶ (مقدمه محقق).
۲۶. ابی عمر و خلیفه (ابن خیاط) *کتاب الطبقات*، تحقیق سهیل زکار (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴هـ) ص ۱۲ و ۱۳ (مقدمه محقق).
۲۷. اسعد سالم تیم، همان، ص ۱۶۷-۱۹۰.
۲۸. ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، *صحیح البخاری*، تحقیق مصطفی دیب البغا، (چاپ پنجم: بیروت و دمشق: دار ابن کثیر و الیمامة، ۱۴۱۴هـ) ج ۳، ص ۱۳۳۵، ش ۳۴۴۹.
- ترجمه: زمانی فرا می‌رسد که گروهی از مردم می‌جنگند و از آن‌ها می‌پرسند، آیا در میان شما کسی از اصحاب رسول خدا (ص) وجود دارد، و وقتی جواب مثبت می‌دهند، درها به روی آن‌ها گشوده می‌شود. سپس زمانی می‌آید که گروهی از مردم می‌جنگند و از آن‌ها پرسیده می‌شود که آیا در میان شما کسی هست که اصحاب پیامبر خدا را مصاحب بوه باشد، و وقتی جواب مثبت می‌دهند، درها به روی آن‌ها گشوده می‌شود آن‌گاه زمانی فرا می‌رسد که گروهی از مردم می‌جنگند و وقتی از آن‌ها پرسیده می‌شود که آیا در میان شما کسی هست که مصاحب کسانی بوده باشد که همراه اصحاب پیامبر را مصاحب بوده‌اند، جواب مثبت می‌دهند، پس درها به روی آن‌ها گشوده می‌شود.



۲۹. ابو عبدالله محمد بن عبدالله (حاکم نیشابوری)، *معرفة علوم الحديث*، (چاپ چهارم: بیروت، لجنة احیاء التراث العربی فی دار الآفاق الحدیدیه، ۱۴۰۰هـ) ص ۲۲-۴۱.
۳۰. همان، ص ۴۲.
۳۱. شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، *تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر و الاعلام*، تحقیق عبدالسلام تدمری، (چاپ اول: بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۹هـ) ج ۱ (مقدمه محقق).
۳۲. ابن منظور، همان، ص ۱۲۱.
۳۳. ابوالفدا، ابن کثیر، *اختصار علوم الحديث*، تحقیق صلاح محمد محمد عویصه (چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹) ص ۲۰۹. عبارت ایشان پس از نقل روایت «خیر القرون قرنی» چنین است: «ومنهم من يجعل كل قرن اربعین سنة».
۳۴. ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی (ابن ماجه) سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی (بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا) ج ۲، ص ۱۳۴۹، ش ۴۰۵۸.
۳۵. همان؛ روایت چنین است: «... عن انس بن مالک عن رسول الله (ص)، قال امتی علی خمس طبقات فاربعون سنة اهل یر و تقوی ثم الذین یلونهم الی عشرين و مائة سنة اهل تراحم و تواصل ثم الذین یلونهم الی ستین و مائة سنة اهل تدابر و تقاطع ثم المعراج الهرج النجا النجاه».
- ترجمه: امت من پنج طبقه می شوند که هر طبقه ای چهل سال است، اما طبقه من و یارانم طبقه اهل علم و ایمان است و اما طبقه دوم که بین چهل و هشتاد است، اهل نیکی و برهیزکاری هستند.
۳۶. ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (ابن جوزی قرشی) *کتاب الموضوعات*، تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان (چاپ دوم: بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳هـ) ج ۳، ص ۱۹۷.
۳۷. ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، همان، ش ۳۴۵۰. در روایت بعدی، «خیر الناس قرنی» آمده است.
- ترجمه: بهترین امت من همان ها هستند که در قرن من زندگی می کنند سپس آن ها که از بی اینان می آیند و سپس آن آنان که از بی آنان می آیند....
۳۸. ابن منظور، همان، ج ۱۱، ص ۱۳۷.
۳۹. سیدحسین بروجردی، همان، ص ۱۱۱. عبارت عربی ایشان چنین است: «المقدمة الثانية فی بیان طبقات المحدثین: اعلم انک اذا نظرت الی الشيوخ الذین کانت لهم عناية بالاحادیث المرویه عن رسول الله (ص) و من بعده من الائمة المعصومین صلوات الله علیهم و اشتغلوا برهه من اعمارهم بطلبها و اخذها عن تقدمهم من اساتذتهم و برهه اخرى منها بروایتها لتلامذتهم الذین لم یدرکوا هؤلاء الاساتذہ، و رتبهم علی وجه یتمیز الشيوخ فی کل عصر عن التلامذہ و جدت طبقاتهم من الصحابة الذین رووا الحديث عن رسول الله (ص) الی عصر الشيخ الموفق ابی جعفر الطوسی، الذی هو آخر مصنفي الجوامع الاربعة من اصحابنا و قدوله سنة ۳۸۵ و توفي سنة ۴۶۰ فیما اذا کان جمعهم قد عَمِرَ عمراً متعارفاً و تحمل الحديث فی سن يتعارف تحمله فيه اثنتی عشرة طبقه...».

۴۰. البته بعضی این مقدار را سی سال دانسته‌اند که متوجه نشدم آن را چگونه محاسبه کرده‌اند. (سید محمدرضا حسینی جلالی، المنهج الرجالی و العمل الرائد فی الموسوعة الرجالية لسید الطائفة آیت‌الله العظمی البروجردی (چاپ اول: قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۲۰هـ) ص ۹۷.

۴۱. لازم به تذکر است که منظور از طبقات‌نگاری در این جا همان سه سبک طبقات‌نگاری است که در بخش‌های گذشته آن‌ها را پذیرفتیم، نه هر کتابی که عنوان طبقات را بر خود داشته باشد.

۴۲. منظور از حدیث‌شناسی در این جا علوم مربوط به حدیث و اسناد آن است که علومی چون رجال و درایه را دربر می‌گیرد.

۴۳. سالم تیم، ص ۷۸.

۴۴. ر.ک: محمد عبدالغنی حسن، زندگینامه‌ها، ترجمه امیره ضمیری، (چاپ اول: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲) ص ۵۶ و ۵۷.

۴۵. شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد سخاوی، فتح المغیث شرح الفیة الحدیث، تحقیق شیخ صلاح محمد محمد عویصه، (چاپ اول: بیرت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴هـ) ج ۳، ص ۲۹۲.

۴۶. ابن الصلاح، همان، ص ۲۱۸.

۴۷. همان.

۴۸. اسعد سالم تیم، همان، ص ۴۵.

۴۹. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی (چاپ اول: قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵هـ) ص ۳۸۳، ش ۵۶۳۵.

۵۰. همان، ص ۴۱۴، ش ۵۹۹۴.

۵۱. ابن الصلاح، همان، ص ۲۱۹.

۵۲. ظاهر عبارت شهید ثانی (ره) در آغاز بحث تدلیس این معنا را افاده می‌کند؛ چنان‌چه می‌فرماید: «... الراوی لم یصرح بمن حدّثه و او هم سماعه للحدیث ممن لم یحدّثه؛ همان، ص ۱۴۳.

۵۳. شهید ثانی، همان، ص ۱۴۳.

ترجمه: تدلیس (در اسناد) آن است که راوی از کسی که او را ملاقات کرده و هم عصر او بوده است، حدیث را که از او نشنید، به گونه‌ای نقل نماید که توهم شنیدن بی‌واسطه پدید آید.

۵۴. همان، ص ۹۹؛ ایشان در تعریف حدیث معنعن چنین می‌فرماید: «هو ما یقال فی سنده فلان عن فلان من غیر بیان للحدیث و الاخبار و السماع».

۵۵. همان، ص ۹۶: «المسند هو ما اتصل سنده مرفوعاً من راویه الی متناه الی المعصوم».

۵۶. همان، ص ۱۳۷.

۵۷. برای آگاهی از بعضی مثال‌های آن ر.ک: اسعد سالم تیم، همان، ص ۸۶-۸۴ و ص ۹۲ و ۹۳.



۵۸. امام خمینی، کتاب الطهارة، تصحیح علی اکبر مسعودی (هم، چاپخانه مهر، بی تا) ج ۳، ص ۱۸.
۵۹. همان، الرسائل (رسالة فی الاجهاد و التقلید)، تزییلات مجتبی طهرانی، (قمر، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۵هـ) ج ۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.
۶۰. اسعد سالم تیم، همان، ص ۵۷ و ۵۸.
۶۱. شهید ثانی، همان، ص ۳۸۶؛ عبدالله مامقانی، همان، ص ۳۱۹.
۶۲. سیدحسین بروجردی، همان، ص ۱۱۴.
۶۳. اسعد سالم تیم، همان، ص ۱۱۷، ۸۴.
۶۴. اسعد تیم، همان، ص ۵۲.
۶۵. همان، ص ۵۳.
۶۶. همان، ص ۵۶، ۵۵.
۶۷. برای آشنایی با بعضی از منابع این بحث مراجعه شود به مقاله نگارنده تحت عنوان «مبانی رجالی امام خمینی (ره)»، مندرج در فصلنامه علمی، تخصصی علوم حدیث، شماره ۱۴، ص ۶۱.
۶۸. اسعد سالم تیم، ص ۷۵.
۶۹. اکرم ضیاء الحمیری، بحوث فی تاریخ السنة المشرفة (چاپ چهارم: مدینه منوره، مکتبه العلوم و الحکم، ۱۴۰۵هـ) ص ۱۸۶.
۷۰. اسعد سالم تیم، همان، ص ۱۲۹.
۷۱. همان، ص ۱۳۵-۱۳۸.
۷۲. محمدتقی مجلسی، همان، ص ۳۲۵.
۷۳. همان.
۷۴. سیدحسین بروجردی، همان، ص ۱۱۳.
۷۵. فرانز روزنتال، علم التاریخ عند المسلمین، ترجمه صالح احمد العلی، (بغداد، مکتبه المثنی، ۱۹۶۳م)، ص ۱۳۵.
۷۶. مانند اسعد سالم تیم در کتاب علم طبقات المحدثین و زیاد محمد منصور در مقدمه کتاب «الطبقات الكبرى لابن سعد...».
۷۷. ر.ک: ابن الصلاح، همان ص ۲۳۸.
۷۸. اسعد سالم تیم، همان، ص ۳ و ۴.
۷۹. حاکم نیشابوری، همان، ص ۲۲، ۴۱، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۱۵۲، ۱۹۰، ۱۹۶.
۸۰. ابن الصلاح، همان.
۸۱. اسعد سالم تیم، همان، ص ۴.
۸۲. شمس الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد، فتح المغیث، تحقیق شیخ صلاح محمد عویصه (چاپ اول:

بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴هـ) ج ۳، ص ۲۹۲.

ترجمه: بین طبقات و تاریخ، نسبت عموم و خصوص من وجه وجود دارد، که ماده اجتماع آن دو در شناخت راویان است و ماده افتراق تاریخ از طبقات، بیان حوادث است و ماده افتراق طبقات از تاریخ در جایی پیش می آید که وفات یک راوی در طبقه متقدم مانند یک بدری، پس از وفات راوی طبقه متأخر، مانند کسی که در جنگ بدر شرکت نداشته، باشد، که در این هنگام در طبقات، شخص دارای طبقه متقدم مقدم می شود، اما در تاریخ، شخص متأخر الوفاة متأخر می شود. تفاوتی که متأخران بین این دو گذاشته اند آن است که در تاریخ، بالذات به سال های تولد و وفات دقت می شود و حالات افراد بالعرض ذکر می گردد، اما در طبقات، بالذات به حالات راویان نگریسته می شود و بالعرض به سال های تولد و وفات. اما به نظر می رسد که تفاوت اولی به حقیقت نزدیک تر باشد.

۸۳ ص ۷۴-۸۳

۸۴ ص ۳۹-۴۸ و ۶۵-۶۸

۸۵ ص ۹۴-۹۸

۸۶ ۳۳۵-۴۰۰ (چاپ بیستم: بیروت، دارالعلم للملایین).

۸۷ ص ۱۳۳-۱۳۵

۸۸ ص ۲۸۹-۳۱۴

۸۹ شهید ثانی، همان، ص ۳۳۸-۴۰۲.

۹۰ عبدالله مامقانی، همان، ص ۴۸ و ۳۱۹ ج ۶، ص ۳۴۶-۳۵۶.

۹۱ سیدحسین صدرکاظمی عاملی، همان، ص ۳۴۱-۳۵۶.

۹۲ سیدحسین بروجردی، همان، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

